



An Examination of the Concept of “Word” in Morphological Studies

Faezeh Arkan¹

Department of General Linguistics, Hazrat-e Masoumeh University, Qom, Iran.

Abstract

The word, as the most dynamic linguistic unit, constitutes a fundamental structural element in the language system. It represents a general concept, yet exhibits cross-linguistic diversity in terms of its functional and structural properties. In this regard, the present study examines the concept of the word and, more specifically, seeks to address the following questions: How can the linguistic unit “word” be defined and classified based on linguistic criteria, and how do these criteria apply to different types of words in Persian? The aim of this research is to apply selected morphological criteria from modern linguistics to the analysis of simple and non-simple Persian words, in order to determine the extent to which these criteria are useful for describing Persian morphological structure. This study was conducted using a descriptive-analytical method, and the findings indicate that the word is an independent unit that functions in both speech and writing as an entity distinct from the syntactic group and the sentence. The internal structure of the word is cohesive, such that no element can be inserted into or removed from it without causing the form to lose its word status or become ungrammatical.

The study also introduces and analyzes two types of non-simple Persian words: derived and compound words. A derived word is formed through the process of derivation, whereby one or more derivational affixes are attached to a lexical base, resulting in a new word with a new meaning and lexical category. Compounding, in turn, creates compound words that fall into various subcategories. In many Persian compounds, the relationship between the two constituent elements is that of object or adverbial relation to an accompanying verbal element, or alternatively, that of head and modifier, typically producing compositional meanings. However, in many other cases, no transparent semantic relationship exists between the components of the compound, and the resulting meaning is non-compositional. Overall, the concept of the word, as an influential component of linguistic structure, possesses its own defining characteristics and must be studied with respect to its structural, semantic, and classificatory dimensions.

Keywords: word, lexeme, simple word, non-simple word, derivation, compounding.

بررسی مفهوم کلمه در مطالعات صرفی

فائزه ارکان^۱

گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه حضرت معصومه (س)، قم.

چکیده

کلمه به عنوان پویاترین واحد زبانی، ساختی بنیادین در نظام زبان است که مفهومی عام، اما به لحاظ نقشی و ساختاری دارای تنوع در زبان‌هاست. در این راستا، این پژوهش به بررسی مفهوم کلمه پرداخته و به طور خاص، به دنبال پاسخ به این سوالات بوده است که واحد زبانی کلمه با تکیه بر معیارهای زبان‌شناختی چگونه معرفی و طبقه‌بندی می‌گردد؛ که البته پاسخ‌ها با توجه به تحلیل انواع کلمات زبان فارسی ارائه گردید. هدف از این پژوهش، کاربرد برخی معیارهای صرفی در زبان‌شناسی نوین و تحلیل نمونه کلمات بسیط و غیربسیط فارسی بوده است تا مشخص گردد این معیارها برای ساخت صرفی زبان فارسی تا چه میزان مفید هستند. باید اضافه کرد که این پژوهش به روش توصیفی-تحلیلی انجام شد و یافته‌های آن نشان داد که کلمه واحدی مستقل است که در گفتار و نوشتار به عنوان یک هویت جدا از گروه نحوی و جمله استفاده می‌شود. ساختار کلمه از یکپارچگی درونی برخوردار است و نمی‌توان جزئی را درون آن اضافه کرد یا جزئی را از آن جدا کرد؛ زیرا کلمه بودن آن از بین می‌رود یا غیردستوری می‌گردد. همچنین، دو نوع کلمه‌ی غیربسیط فارسی، مشتق و مرکب، معرفی و تحلیل گشتند. کلمه‌ی مشتق، از طریق فرایند اشتقاق به کمک الحاق یک یا چند وند اشتقاقی به یک پایه واژگانی خلق می‌شود و کلمه‌ی جدیدی با معنا و مقوله‌ی واژگانی جدیدی را خلق می‌کند. فرایند ترکیب هم کلمات مرکبی را می‌سازد که به طبقه‌های متفاوت تقسیم می‌شوند. در شمار متعددی از کلمات مرکب، رابطه‌ی میان دو جزء تشکیل دهنده‌ی کلمه از نوع مفعول یا قید نسبت به عنصر فعلی همراه آن است، یا رابطه‌ی هسته و وابسته میان اجزاء وجود دارد که معمولاً معانی ترکیب‌پذیر دارند؛ اما در موارد بسیاری هم، رابطه‌ی خاصی میان اجزای کلمه‌ی مرکب نیست و لذا، معنای کلمه‌ی مرکب ترکیب‌ناپذیر است. در مجموع، مفهوم کلمه به عنوان مفهومی تاثیرگذار در ساخت‌های زبانی است که دارای ویژگی‌های خاص خود است و باید آن را با توجه به ابعاد متفاوت ساختاری، معنایی و طبقه‌بندی‌های آن مطالعه کرد.

واژه‌های کلیدی: کلمه، واژه، بسیط، غیربسیط، اشتقاق، ترکیب

۱. مقدمه

مطالعات صرفی یا ساختواژی یک زبان به بررسی و توصیف «کلمه»، ساختار درونی آن، فرایندهای واژه‌سازی و روابط بین کلمات در آن زبان می‌پردازد. ساخت صرفی یک زبان شامل کلمه^۱/ واژه^۲ و تکواژ^۳ (کوچکترین واحد معنادار یا دستوری زبان، به ترتیب همانند «آهن» و -گر در کلمه «آهنگر») است که در حوزه‌ی صرف مطالعه می‌شود. در دستور زایشی^۴، این حوزه‌ی زبان با حوزه‌های دیگر زبان یعنی واج‌شناسی، نحو و معناشناسی تعامل دارد؛ به این دلیل که زبان همچون شبکه‌ی به هم بافته‌ایست که زیرنظامهای آن علی‌رغم وجود قواعد و شرایط مستقل، از جهاتی به یکدیگر وابسته‌اند.

صرف^۵ به عنوان یکی از حوزه‌های نظام زبان به مطالعه ساختار کلمه، روابط بین کلمات و واژه‌سازی در زبان می‌پردازد. مطالعه صرف از آن جهت دارای اهمیت است که موضوع اصلی آن، کلمه، نقش محوری در تحلیل ساختار زبان‌ها دارد، به طوری که در سیر مطالعات زبانی، توصیف «کلمه» مبنای تدوین دستور در شماری از زبان‌ها بوده‌است. همچنین، این حوزه از زبان به دنبال تدوین نظریه‌ای جامع در مورد ساختار کلمه در همه زبان‌ها است (ینسن^۶، ۱۹۹۰)، اما چون ساختار کلمه در زبان‌ها متفاوت است و به عبارتی، ساخت صرفی رده‌های زبانی تفاوت‌هایی دارند که سبب می‌شود تا تعریف یکدستی از کلمه ارائه نشود. البته تعاریفی از سوی زبان‌شناسان برای کلمه مطرح شده است که در بخش بعدی ذکر می‌گردد.

موضوع این پژوهش، بررسی مفهوم کلمه در مطالعات صرفی در عرصه زبان‌شناسی نوین (عمدتاً براساس دستور زایشی) است که با توجه به ویژگی‌های آن از دیدگاه زبان‌شناسی نوین (از جمله معیارهای هسپلمث، ۲۰۱۱) و طبقه‌بندی انواع آن با تکیه بر نمونه کلمات زبان فارسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد. از آنجا که واحد کلمه، جایگاه مهمی در امر آموزش یک زبان دارد، لذا ضروریست تا شناخت ساختار درونی آن، انواع آن و ابعاد معنایی و آوایی آن در آموزش زبان مورد توجه قرار گیرد. در این راستا، این پژوهش به طور خاص، به دنبال پاسخ به این سوالات است که واحد زبانی کلمه با تکیه بر معیارهای زبان‌شناختی چگونه معرفی می‌شود و طبقه‌بندی آن به چند شیوه است که البته پاسخ‌ها با توجه به تحلیل انواع کلمات زبان فارسی ارائه می‌گردد. باید اضافه کرد که هدف از این پژوهش، معرفی کلمه و انواع آن در زبان فارسی است تا یافته‌های آن بتواند به امر آموزش کلمه در زبان فارسی کمک نماید؛ چرا که یکی از مهم‌ترین شیوه‌های آموزش کلمه در یک زبان، شناخت خود کلمه، شامل معنا، تلفظ و ساختار درونی آن است که یا بسیط^۷ هستند، یعنی دارای یک تکواژ

1.word

2.lexeme

3.morpheme

4.Generative Grammar

5.Morphology

6.J.T.Jensen

7.simple

هستند یا غیربسیط^۱ که دو یا چند تکواژ دارد. بنابراین، بررسی این واحد زبانی در چارچوب معیارهای صرفی نوین امری ضروری است تا بتواند در امر آموزش آن هم تاثیرگذار باشد. لذا، این پژوهش از این منظر نوآوری دارد که بتواند به مدرس زبان فارسی به غیرفارسی زبانان کمک کند که دانش نسبت به ساختار کلمه کسب کنند و نیز به تفاوت‌ها و شباهت‌های ساختار کلمه در زبان فارسی با ساختار کلمه در زبان‌های مادری فارسی آموزان خارجی خود پی‌برند و همین آگاهی می‌تواند کمک کند تا چالش‌های آموزش کلمه‌ی فارسی را به این مخاطبان کاهش دهند.

۲. مبانی نظری

مبانی نظری این پژوهش در چارچوب دیدگاه‌های صرفی دستور زایشی در مورد کلمه و البته طبقه‌بندی کلمات براساس این نظریه دستوری است.

تعریف «کلمه» به عنوان واحد بنیادین نظام صرف زبان کاری بسیار دشوار است. به باور هاسپلمث^۲ (۲۰۱۱، صص ۳۱-۳۳)، این واحد زبانی تاکنون برطبق معیارهای متفاوتی تعریف شده و تعریف واحدی نیز از آن ارائه نشده است. برخی زبان‌شناسان بر این باورند که «کلمه» مفهومی زبان‌ویژه^۳ دارد یا دارای مفهومی فازی (نامشخص)^۴ است. هیچ تعریف واحدی از کلمه وجود ندارد که متناسب با ساختار کلمه در همه زبان‌ها باشد و نمی‌توان فرض کرد که مفهومی از کلمه وجود دارد که برای همه زبان‌ها کاربرد دارد. باور^۵ (۱۹۸۳، ص) در این خصوص به نمونه‌های زیر از «کلمه» در زبان‌ها اشاره می‌کند: در زبان لاتین *regebam* یک کلمه محسوب می‌شود، با معنای «من حکمروایی می‌کردم». در زبان ترکی، *ev.ler.in.de* یک کلمه است به معنای «در خانه‌شان». این نوع نمونه‌ها در زبان‌های مختلف نشان می‌دهد که تصویری که گویشوران زبان‌ها از کلمه دارند، در همه زبان‌ها یکسان نیست و شاید نتوان تعریفی از کلمه ارائه داد که در تمام زبان‌ها معتبر باشد.

«کلمه» به عنوان یک واحد زبانی دارای این ویژگی‌ها است: (الف) گویشور یک زبان - خواه باسواد، خواه بی‌سواد- نسبت به آنچه که کلمه است و آنچه که کلمه نیست، شم زبانی دارد (آرونوف^۶ و فودمان^۷، ۲۰۱۱). (ب) معنا می‌تواند معیاری دیگر برای کلمه بودن باشد. برخی «ترکیب‌پذیری معنایی»^۸ و برخی دیگر «ترکیب‌ناپذیری معنایی»^۹ را معیاری برای کلمه بودن است. این ویژگی اساساً مربوط به کلمات غیربسیط است که معنایشان می‌تواند حاصل جمع معنای اجزاء / تکواژهای تشکیل دهنده باشد یا براساس ترکیبی از معنای این اجزاء نباشد. (ج)

1.complex

2.M. Haspelmath

3.language-specific

4.fuzzy

5.L. Bauer

6.M. Aronoff

7.K. Fudeman

8.semantic compositionality

9.semantic non-compositionality

ویژگی‌های واجی (آوایی) و املایی از دیگر معیارهای کلمه هستند (هسپلمث، ۲۰۱۱، صص ۳۶-۳۷). به لحاظ واجی، تکیه^۱ بر واحد کلمه عمل می‌کند. در تعریف کلمه ویژگی‌ها دیگری معرفی شده است، از جمله وقفه‌های بالقوه^۲ (سکون قبل و بعد از کلمه در گفتار)، پیوستگی^۳ (بین اجزای کلمه، عنصری یا فاصله‌ای قرار نمی‌گیرد)، وقوع آزاد^۴ (صورت آزاد که به شکل مستقل در گفتار استفاده می‌شوند)، تفکیک‌ناپذیری^۵ (جزئی از کلمه را نمی‌توان از آن جدا کرد) و قابلیت انحراف از دوسویگی^۶ صورت و معنا - که بر مبنای نبود رابطه متقارن / یک-به-یک میان صورت یا عناصر تشکیل‌دهنده کلمه و معنای یک کلمه ایجاد می‌شود. کاربرد چنین معیارهایی کمک می‌کند تا ساختار زبان‌ها را بهتر درک کنیم، اما دلیل محکمی برای ارائه مفهومی واحد از کلمه نمی‌دهد که برای تمام زبان‌ها مناسب باشد (هسپلمث، ۲۰۱۱، صص ۳۸ و ۶۰). در واقع، این معیارها نسبی هستند و در موارد متعددی کارآمد هستند، اما در مواردی هم قابل نقض هستند و برای ساخت‌های بزرگتر از کلمه در نحو (گروه و جمله) هم به کار می‌روند. همچنین این معیارها برای همه رده‌های زبانی نمی‌توانند مفید باشند؛ زیرا ساختار کلمه در آن‌ها متفاوت است. باید اضافه کرد که علیرغم عدم قطعیت و ابهام در تعریف کلمه، مفهوم «کلمه» مفهومی جهانی است و گویشوران همه زبان‌ها نسبت به این مفهوم، شم زبانی دارند و می‌توانند کلمه و مرز آن را از واحدهای زبانی دیگر در زبان خود شناسایی کنند. «کلمه» در زبان فارسی نیز آن ساختی صرفی است که گویشوران فارسی زبان نسبت به آن شم زبانی دارند و مرز آن را می‌شناسند. کلمه به لحاظ ساختاری می‌تواند بسیط باشد همانند آب، سرد، تند و یا غیربسیط باشد نظیر «پیروزمند، نارضایتی، واگرفتن، یزرگسال، کش‌مکش، فیلم‌بردار، گرم‌ونرم». هر کلمه دارای یک مقوله واژگانی و معنای معین است و به عنوان واحدی بنیادین در ساخت واحدهای نحوی (گروه و جمله) نقش ایفا می‌کند.

در مطالعات صرفی در خصوص تعریف کلمه، اصطلاحات کلمه‌ی ممکن^۷ و کلمه‌ی موجود^۸ نیز معرفی شده‌اند. کلمه‌ی ممکن کلمه‌ای است که از طریق قواعد صرفی یک زبان می‌توانند تولید شود، ساختار و معنای شفاف و ترکیبی^۹ دارد (یعنی معنای کلمه حاصل جمع معنای اجزای آن است) و مطابق با قواعد صرفی زبان رفتار می‌کنند. در واقع صرف قابلیت تولید آنها را دارد. این نوع کلمات پس از تولید، اگر مورد استفاده گویشوران آن زبان قرار گیرند و رواج یابند، دیگر به عنوان کلمات موجود به شمار می‌روند. اما گاهی شاهد وجود کلماتی در زبان هستیم که معنای آنها غیرقابل پیش‌بینی است و یا دارای ویژگی خاصی هستند، به این علت که مطابق

1. stress

2. potential pauses

3. uninterruptibility

4. free occurrence

5. non-extractibility

6. deviations from biuniqueness

7. potential word

8. actual word

9. compositional

قواعد صرفی به شیوه‌ای شفاف و قاعده‌مند ساخته نشده‌اند، لذا ثبت آنها در واژگان ضروری است و کلمات موجود به شمار می‌آیند.

علاوه بر تعریف و توصیف کلمه، طبقه‌بندی‌های آن برحسب معیارهای خاص نیز در دستور زایشی مطرح شده‌اند که عبارتند از: واژه، کلمه‌ی بسیط^۱ و غیربسیط^۲، کلمه‌ی دستوری، کلمه‌ی واجی، کلمه‌ی املائی و کلمه به عنوان ساختی کُل گرا. هر کدام از این موارد در بخش بدنه پژوهش در تحلیل کلمات فارسی استفاده و توضیح داده می‌شوند.

۳. پیشینه تحقیق

بررسی روند مطالعات صرفی در گذشته، این واقعیت را آشکار می‌کند که پیشینه این نوع مطالعات را می‌توان تا عهد باستان در میان سومری‌ها، هندی‌ها، زبان‌شناسان مسلمان، و نیز یونانیان و رومیان جستجو کرد. از آنجایی که در دوران روم و یونان باستان، «کلمه^۳» نقشی اساسی در مطالعات زبانی بازی می‌کرد، اولین زبان‌شناسان آن زمان واژه‌شناس بودند و به صرفیون مشهور گشتند. از این رو، الگوی که در غرب باستان به عنوان چارچوب اصلی توصیف‌های دستوری به کار گرفته می‌شد، الگوی «کلمه و صیغگان^۴» بود. با آنکه بخش صرف در زبان‌شناسی عهد باستان بسیار غنی بود، اما هیچ‌کس به ساختار درونی واژه راه نبرد، و واژه، به عنوان یک کُل، واحد بررسی‌های صرفی یا ساختوازی باقی‌ماند؛ به عبارتی، صرف در آن دوران واژه‌بنیاد^۵ بود. صرفیون در مرحله اول به بازشناسی کلمه به عنوان واقعیت زبان‌شناختی مستقل پرداختند که می‌توان آن را از زنجیره گفتار جدا کرد و به تنهایی بررسی نمود و در مرحله دوم به تشخیص و تعیین طبقات واژه یا انواع کلمه توجه داشتند، و در نهایت به کشف و توصیف مقولات دستوری مبادرت کردند؛ تا از آن طریق بتوانند تحلیل و توصیفی ساختوازی از واژه‌هایی ارائه کنند که همگی صیغه‌های یکسان داشتند، و همگی در روابط نحوی مشابهی وارد می‌شدند (روبینز^۶ [۱۹۶۷]، ترجمه حق‌شناس، ۱۳۷۰، صص ۶۵-۶۶). باید اضافه کرد که کلمات با یکدیگر روابط ساختوازی دارند، بدین معنا که مجموعه‌ای از کلمات، که پایه‌ی واژگانی یکسان یا وندهای یکسان دارند با یکدیگر هم‌خانواده هم هستند، مانند «سازمان، سازگار، سازه» از یک سو، و «سازش، پوشش، ورزش» از سویی دیگر، که به یکدیگر مرتبط هستند. البته، به لحاظ معنایی نیز بین آن‌ها مشابهت و ارتباط وجود دارد. این نوع مجموعه‌ها می‌توانند شبکه‌ی واژگانی یا صیغه‌های کلمه را شکل دهند.

مطالعه‌ی ساختار کلمه علی‌رغم اهمیت آن تا قبل از قرن نوزدهم در چارچوب شاخه‌ای مجزا، تحت عنوان «صرف» صورت نمی‌گرفت. اما در قرن نوزدهم «صرف» نقش مهمی در زبان‌شناسی تاریخی و به ویژه در بازسازی زبان هند و اروپایی نخستین ایفا کرد. مقایسه‌ی واژه‌ها، الگوهای ساخت واژه، و وندهای دستوری در زبان‌های هند و اروپایی زمینه‌ساز طرح خانواده‌ی

1. simple

2. complex

3. Word: در بسیاری از موارد، دو اصطلاح کلمه و واژه به جای هم به کار می‌روند

4. Word and Paradigm

5. lexeme-based

6. R. H. Robins

زبانی هند و اروپایی در این قرن شد. البته این گونه مطالعات صرفی تاریخی تا اوایل قرن بیستم بیشتر ادامه پیدا نکرد (کاتامبا^۱ و استونهم^۲، ۲۰۰۶، ص. ۳).

در قرن بیستم، توصیف ساختار صوری زبان‌ها هدف اصلی ساخت‌گرایان آمریکایی بود. در سالهای اولیه‌ی پیدایش ساخت‌گرایی، بین سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۴۵، تمرکز بر تعیین، استخراج و طبقه‌بندی واجهای زبان بود؛ یعنی کوچکترین واحد آوایی که تمایز معنایی ایجاد می‌کند. در عمل، صرف نیز ابزار توصیف کلمات محسوب می‌شد. یکی از دستاوردهای مهم ساخت‌گرایی در حوزه صرف، پذیرفتن این واقعیت بود که واژه‌ها ممکن است دارای ساختار درونی پیچیده‌ای باشند و قابل تجزیه به عناصر کوچکتر. در این چارچوب، تکواژ^۳ کوچکترین واحد زبان تلقی می‌شد که معنی یا نقش دستوری دارد. توجه ساخت‌گرایان در این حوزه به تعیین و شناسایی تکواژها و طبقه‌بندی و توصیف انواع تکواژها معطوف بود (کاتامبا و استونهم، ۲۰۰۶، ص. ۴؛ دبیرمقدم، ۱۳۹۵، ص. ۸). در مقطع بعدی در این قرن، با معرفی دستور گشتاری زایشی از سوی چامسکی (۱۹۶۵)، کلمه در دارای اهمیت نظری نبود و مبحث واژه‌سازی نیز به حاشیه رانده شده بود و نحو مسئول واژه‌سازی تلقی می‌شد. اما در دهه هفتاد قرن بیستم، با انتشار مقاله «اشاراتی بر اسم‌سازی»^۴ چامسکی (۱۹۷۰) و نیز بر اساس دیدگاه زبان‌شناسان معروف دیگر، مبحث واژه‌سازی در کانون مطالعات زبانی قرار گرفت و به این باور رسیدند که شکل‌گیری کلمات غیربسیط از طریق اشتقاق^۵ (وندافزایی) و احتمالاً ترکیب^۶ هم از طریق بخش صرفی زبان انجام می‌شود.

در اواخر این قرن و ابتدای قرن بیست و یکم، مطالعات زبانی تحت تاثیر دستور شناختی قرار گرفته است و در این بستر، مفهوم کلمه به عنوان ساختی کل‌گرا مطرح شده که کل صورت آن با معنایی واحد تناظر و همبستگی دارد و دیگر بر ساختار درونی آن تمرکز نمی‌شود.

۴. روش تحقیق

روش این پژوهش توصیفی-تحلیلی است به طوری که با تعریف و توصیف مفهوم کلمه در زبان به طور عام و تحلیل نمونه‌های آن در زبان فارسی به طور خاص همراه است. در تحلیل این نمونه‌ها، ساختار درونی کلمه و انواع طبقه‌بندی آن از جهات گوناگون مورد بررسی قرار می‌گیرد. تعداد نمونه‌های مورد بررسی ۱۰۰ کلمه است که بیشتر آن‌ها از فرهنگ بزرگ سخن (۱۳۸۱) استخراج شده‌اند. این نمونه‌ها براساس این معیارها انتخاب و استخراج شده‌اند: آیا این نمونه‌ها به عنوان مدخل واژگانی یا همان واژه (قاموسی) هستند که منشأ واژه‌سازی‌های بعدی است، یا کلمات دستوری هستند که از طریق تصریف، متناسب با بافت نحوی جمله خلق می‌شوند،

1.F. Katamba

2.J. Stonham

3.morpheme

4.Remarks on Nominalization

5.derivation

6.compounding

مثلاً مصدر «خواندن» یک واژه است که صورت فعل «می‌خوانم» از آن گرفته شده است؛ تا با فاعل اول شخص مفرد یک جمله در زمان حال متناسب باشد. همچنین، به لحاظ ساختار ساختاری، نمونه کلمات مشتق با چندین وند اشتقاقی متفاوت برگزیده شدند. نمونه کلمات مرکب نیز براساس عناصر موجود در این کلمات و نیز ترکیب‌پذیری معنایی و ترکیب‌ناپذیری معنایی مورد انتخاب و بررسی قرار گرفتند. به طور کلی، طبقه‌بندی این نمونه‌ها با توجه به نقش کلمه، ساختار و معنای آنها انجام شده است. این نمونه‌ها در بخش بعدی با بهره از معیارهای هسپلمث (۲۰۱۱) و برخی دیگر در حوزه کلمه و نیز شماری از طبقه‌بندی‌های آن در زبان فارسی در چارچوب دیدگاه برخی از زبان‌شناسان دستور زایشی معرفی می‌گردند.

۵. توصیف و تحلیل کلمه در زبان فارسی

در این بخش، کلمات فارسی در چارچوب مفاهیم ذکر شده در مبانی نظری تحلیل می‌شوند:

۵-۱. انواع کلمه به لحاظ نقش

کلمات از نظر نقش و کارکردی که در واژگان و دستور زبان دارند به انواع مختلفی تقسیم شده‌اند و نام‌های متفاوتی در آثار مختلف صرفی به آنها اختصاص داده شده است که عبارتند از:

۵-۱-۱. واژه:

واژه^۱ عنصری با معنای قابل تشخیص است که می‌توان آن را یک «نشانه سوسوری»^۲ در نظر گرفت (کارسترز- مک کارتی^۳، ۱۹۹۲، ص. ۱۸۲)، بدین معنا که واژه دارای لفظ / صورت (دال)، معنا (مدلول) و رابطه دلالت صورت بر معنا است. واژه مفهومی انتزاعی دارد که صورت‌های تصریفی و مشتق یک کلمه از آن استخراج می‌گردند. برای نمونه، کلمه «بزرگ» واژه‌ی قاموسی است و سه صورت «بزرگ، بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین»، صورت‌های گوناگون آن صورت انتزاعی هستند (طباطبایی، ۱۳۷۶، ص. ۹۰) که در بافت‌های متفاوت به کار می‌روند.

در نمونه‌ای دیگر در زبان فارسی، «خواندن» یک واژه محسوب می‌شود^۴ که صورت‌های حاصل از فرایندهای صرفی از جمله اشتقاق، تصریف، ترکیب و... می‌توانند بر پایه آن ساخته شوند. در واقع، این واژه نقش کانونی را در فرایندهای صرفی دارد. برای نمونه، واژه‌ی «خواندن» دارای دو نوع بُن یا ستاک^۵ حال (خوان) و ستاک گذشته (خواند) است که پایه‌های تصریف فعل‌های «می‌خوانم، بخوانید، خواندند و خواهد خواند» هستند. همچنین، این دو ستاک فارغ از مشخصه تصریفی «زمان»، در واژه‌سازی (اشتقاق، ترکیب، ...) هم نقش فعالی دارند و صورت کلماتی نظیر «خوانا، تندخوانی، خوانایی، خوانش، خواننده، خوانندگی، خواندنی، خوانده،

1.lexeme

۲. سوسور (۱۹۴۹) در بحث پیرامون «واژه»، به وجود رابطه یک‌به‌یک بین صورت آوایی (دال) و معنای آن (مدلول) باور داشت. در واقع، وجود این رابطه در کلمه بود که آن را به عنوان یک «نشانه» (sign) معرفی کرد، و در نهایت زبان نیز چیزی نبود جز «مجموعه‌ای از نشانه‌ها». وی نشانه را پیوند دلخواهی معنا و آوا می‌دانست (ارکان، سوسور، ۱۹۴۹: ۷۹).

3.A. Carstairs-McCarthy

۴. قابل ذکر است که مصدر را می‌توان به عنوان صورت استنادی (citation form) فعل در زبان فارسی به شمار می‌رود؛ صورت استنادی، صورتی است که برای معرفی یک واژه قاموسی در واژگان ثبت می‌شود.

5.stem

خواننداری» بر پایه‌ی آنها ساخته می‌شوند. در این چارچوب، واژه‌ی «خواندن» مرکز شبکه‌ای است که با صورت کلمات صرف شده و مشتقاتش، یک شبکه‌ی واژگانی را می‌سازند. آموزش واژه‌ی فعلی به کمک این نوع شبکه‌های واژگانی از شیوه‌های مفید در یادگیری واژه است. در مجموع، واژه‌ی «خواندن» کانونی مشترک و انتزاعی محسوب می‌شود که دارای محتوای واژگانی است و بر معنای واژگانی خاصی دلالت می‌کند و به عنوان یک مدخل واژگانی در گنجینه واژگان^۱ زبان فارسی ذخیره شده است، به همین دلیل به آن «واژه قاموسی» هم می‌گویند. هرکدام از مشتقات «خواندن» براساس معیارهای وقوع آزاد و پیوستگی و تفکیک‌ناپذیری هسپلمت (۲۰۱۱)، یک کلمه محسوب می‌شوند که به تهایی و آزادانه می‌توانند در گفتار و نوشتار استفاده شوند و دارای معنای ترکیب‌پذیر هم هستند. البته، درست آن است که معیار ترکیب‌پذیری معنایی را فقط برای تعریف «کلمه‌بودن» لحاظ نکنیم؛ زیرا می‌تواند برای تعیین معنای گروه‌های نحوی همانند «خط خوانا» هم مورد استفاده قرار گیرد. به همین دلیل، برخی واژه‌شناسان معیار ترکیب‌ناپذیری معنایی را ملاک قوی‌تری در تعریف کلمه به شمار می‌آورند، مثلاً در کلمه «نرم‌دل»، «صبحانه» و نظایر آن‌ها حاصل جمع معنای لفظی تکواژهای تشکیل‌دهنده، معنای نهایی آن‌ها را تعیین نمی‌کند؛ بلکه عوامل دیگر همانند ساخت کُلی کلمه و عوامل کاربرد شناختی تاثیر دارند که اولی را «مهربان» و دومی را «وعده غذایی» و نه «زمان» (در مقایسه با «شبان»^۲) تعبیر می‌کنند. به عبارت دیگر، حضور دو تکواژ «نرم-دل» و «صبح-انه» در کنار یکدیگر، ساختی کُلی را به وجود آورده است که خوش ساخت و دستوری در زبان فارسی محسوب می‌شوند که ناشی از پیوستگی و عدم تفکیک‌پذیری این تکواژها از یکدیگر در این نوع کلمات است، در غیراین صورت این نوع کلمات با معنای استعاری شکل نمی‌گرفتند. در صورت عدم پیوستگی، کلمه‌ای بد ساخت و غیردستوری می‌شدند، مثل «*نرم‌ها دل» یا اگر در کلمه «صبحانه»، -انه از «صبح» تفکیک می‌شد، کلمه «صبح» به معنای زمان صبح تعبیر می‌گردید و نه وعده غذایی.

۲-۱-۵. کلمه دستوری^۲:

کلمه‌ای است که نقش‌های دستوری متمایزی در گفتار ایفا می‌کند. این کلمات دستوری متمایز، به یک واژه متعلق هستند (آرونوف و فودمان، ۲۰۱۱؛ لیبر، ۲۰۰۹). معمولاً این مفهوم و اصطلاح در حوزه تصریف به کار می‌رود. برای نمونه، صورت‌های فعلی می‌خوری، خورده‌ام، خورده‌بود «کلمه دستوری» نامیده می‌شوند که متعلق به واژه‌ی «خوردن» هستند. همچنین در تصریف صفت‌های فارسی، صورتهای تفضیلی و عالی همچون «دیرتر» و «دیرترین»، کلمه‌های دستوری متعلق به صفت مطلق «دیر» هستند.

1.lexicon

2.grammatical word

۳-۱-۵. کلمه املائی^۱:

کلمه به لحاظ شکلی واحد معینی است که در نوشتار در دو سوی آن فاصله است (کریستال^۲، ۲۰۰۸). براساس این تعریف، جمله‌ی «زبان‌شناسی علم مطالعه زبان است»، شامل پنج کلمه است که اولین کلمه در این جمله، یک کلمه‌ی مرکب محسوب می‌شود. فاصله و وقفه قبل و بعد از هر یک از این کلمات در نوشتار و گفتار باعث می‌شود تا هرکدام یک کلمه محسوب شوند، به ویژه کلمه مرکب «زبان‌شناسی» که سه تکواژ «زبان، شناسی و -ی» در کنار یکدیگر به شکلی پیوسته و تفکیک‌ناپذیر قرار گرفته‌اند و این کلمه را محقق ساخته‌اند که دارای معنای ترکیب‌پذیر است.

۴-۱-۵. کلمه به عنوان ساختی کل‌گرا:

در چارچوب برخی رویکردهای صرفی، کلمه به عنوان یک کلیت، نقش محوری در تحلیل‌های صرفی ایفا می‌کند. از این منظر، مطالعه روابط نظام‌مند صورت-معنا بین کلمات در یک شبکه واژگانی / صیغگان مربوطه اهمیت دارد و کلیت کلمه مورد توجه است. در این نگرش متفاوت نسبت به کلمه در تجزیه و تحلیل‌های صرفی، مبنای دیگر تکواژ و پیوند آنها در یک واژه نیست؛ بلکه کلمه به عنوان ساختی کل‌گرا^۳ تلقی می‌شود که با کلمات دیگر در صیغگان رابطه دارد. خالق دستور ساختی^۴، بوی^۵ (۲۰۱۰) کلمه را نقطه آغازین تجزیه و تحلیل‌های ساختاری می‌داند و به رابطه نظام‌مند بین کلمات اهمیت می‌دهد و نه ساختار درونی کلمات که حاصل پیوند تکواژهاست. در زبان فارسی، این رابطه نظام‌مند را می‌توان در کلمات زیر مشاهده کرد. گروه اول صفات اصلی و ستون دوم صفات منفی هستند. گروه اول صفات مشتقی با معنای نفی هستند که بر پایه صفات دیگری ساخته شده‌اند:

برابر نابرابر

مناسب نامناسب

آگاه ناآگاه

معنای صفات مشتق در ستون دوم براساس نفی و ویژگی صفت اصلی تعبیر می‌شود، یعنی یک رابطه‌ی نظام‌مند با حضور وند «نا- صفت» در این نوع ساخت کلمه و معنای «نفی» مشاهده می‌شود. هرکدام از این صفات خود، یک واژه تلقی می‌شوند که در واژگان زبان فارسی ذخیره شده‌اند.

۲-۵. انواع کلمه به لحاظ ساختاری

کلمه به لحاظ ساختاری یا بسیط است یا غیربسیط. در بخش زیر این مفاهیم صرفی بررسی می‌شوند.

1.ortographic word
2.D. Crystal
3.holistic
4.Construction Grammar
5.G. Booij

۱-۲-۵. کلمه‌ی بسیط:

کلمه‌ی بسیط کلمه‌ای است که یک تکواژ دارد (لیبر، ۲۰۰۹، ص. ۲۰۴)، مانند روغن، خود، سریع. این کلمات به اجزای معنادار یا دستوری کوچکتر یعنی تکواژها تجزیه نمی‌شوند و لذا، کلمات یک‌تکواژی^۱ محسوب می‌گردند که معمولاً در واژگان یک زبان ذخیره می‌شوند. این نوع کلمات دارای وقوع آزاد در زبان هستند، و البته نقش فعالی در شکل‌گیری کلمات غیربسیط فارسی دارند.

۲-۲-۵. کلمه‌ی غیربسیط (مشتق و مرکب):

بخش واژه‌سازی یک زبان کلمات غیربسیط را خلق می‌کند: فرایند اشتقاق، کلمات مشتق و فرایند ترکیب، کلمات مرکب را می‌سازد (باور، ۱۹۸۳، ص. ۳۰). کلمه‌ی غیربسیط / پیچیده همان کلمه‌ی ساختواژی^۲ است که شامل انواع کلمات مشتق و مرکب است. این تعریف، نگاهی تکواژبنیاد و تسلسلی به کلمه غیربسیط دارد که بر مبنای آن تکواژهای تشکیل‌دهنده یک کلمه در کنار هم به یکدیگر می‌پیوندند و آن را خلق می‌کنند.

به باور آندرسون (۳۰۶، ص. ۱۹۹۲)، کلمه‌ی غیربسیط، کلمه‌ای است که ترکیب و ساختار درونی آن را فقط قواعد صرفی / ساختواژی یک زبان مشخص می‌کند. این قواعد کلمات مشتق و مرکب را خلق می‌کنند. در نتیجه‌ی اعمال این قواعد، کلمات یا صورت‌های ساختواژی حاصل می‌شوند که در ساختمان آن‌ها، بیش از یک تکواژ وجود دارد که می‌تواند شامل دو یا چند پایه واژگانی (کلمه مرکب) همانند صفت «روح‌بخش» و اسم «نظام‌وظیفه» یا یک پایه واژگانی به همراه یک یا چند وند باشد (کلمه مشتق)، همانند صفت «روحی» و اسم «ستایشگری».

۲-۲-۵-۱. کلمه‌ی مشتق:

کلمه‌ی مشتق، کلمه‌ای است که به واسطه یک قاعده اشتقاقی (از طریق وندافزایی) به کلمه دیگر مرتبط است (هسپلمث، ۲۰۰۲)، به ترتیب نظیر «سنگک، هم‌صدایی، ناآرام» در زبان فارسی. این فرایند اشتقاق نامیده می‌شود که با افزودن وند اشتقاقی (پیشوند یا پسوند، بیناوند، ...) به پایه‌ای واژگانی یا دستوری واژه‌ی جدید ساخته می‌شود. به همین سبب، به این فرایند وندافزایی^۳ نیز می‌گویند. در زبان فارسی، تعداد محدودی پیشوند اشتقاقی و تعداد بسیاری پسوند اشتقاقی داریم، که با اتصال آنها به پایه‌های گوناگون واژه‌های مشتق ساخته می‌شوند، مانند نادرست، هم‌رنگ، روزگار، خوبی، کشتار، سنگین، و غیره. همچنین، در فارسی بیناوند^۴ (ا) نیز وجود دارد، مانند کلمات تکاپو و سراسیب (ارکان و حیدرپوربیدگلی، ۱۳۹۹). در فارسی معاصر، میان‌وند وجود ندارد؛ اما بیناوند در ساخت واژه فعال است. بیناوند، وندی است که میان دو تکواژ آزاد یا کلمه کامل قرار می‌گیرد و ساختار درونی آن را نمی‌شکند، همانند دو کلمه‌ی فوق و نیز بیناوند (ا) که میان دو کلمه «سر» و «سر» قرار می‌گیرد و کلمه «سراسر» را می‌سازد.

1.monomorphemic
2.morphological word
3.affixation
4.interfix

نکنه‌ی مهم دیگر در خصوص مقوله‌ی واژگانی کلمات مشتق است که اسم، فعل، صفت یا قید هستند. مقوله‌ی واژگانی کلمات مشتق بر اساس وندی تعیین می‌گردد که به آنها متصل می‌شود. در واقع، آخرین وند اشتقاقی کلمه مشتق به عنوان هسته^۱ آن کلمه محسوب می‌شود. هسته، عنصر تعیین کننده مقوله واژگانی آن می‌باشد و در تعیین معنای کلمه مؤثر است. همه کلمات مشتق، ساخت صرفی مشترکی دارند، یعنی دارای یک پایه یا همان ستاک واژگانی و حداقل یک وند اشتقاقی می‌باشند که این وند، مقوله کلمه را تعیین می‌کند. البته، اگر کلمه‌ی مشتق شامل چند وند اشتقاقی باشد، آخرین وند اشتقاقی، مقوله آن را تعیین می‌کند. به لحاظ ساختاری، ترتیب خطی وندهای موجود در کلمه مشتق نیز شاهدهی بر وجود ساختار درونی کلمه است و نشان می‌دهد که برون‌داد یک فرایند اشتقاقی می‌تواند درون‌دادی برای فرایند اشتقاقی بعدی باشد. به عنوان مثال، کلمه‌ی مشتق «سازگاری»، در مرحله‌ی اول، از پایه واژگانی «ساز» و وند «گار» شکل می‌گیرد و یک صفت می‌سازد؛ اما در مرحله‌ی دوم این صفت، ستاک فرایند اشتقاق بعدی است که اسم مصدر «سازگاری» را می‌سازد. آنچه که در نهایت، مقوله‌ی اسم مصدر را برای این کلمه تعیین می‌کند، آخرین وند اشتقاقی در این کلمه، یعنی وند -ی اسم مصدرساز است که با مفهوم حالت یا عمل متناظر است.

در یک نظریه کامل واژه‌سازی، مسائل معنایی نیز باید مورد بررسی قرار گیرد. اشتکاثر^۲ (۲۰۱۵) به این نکته اشاره می‌کند که برای تعریف فرایند اشتقاق باید معنای واژه‌سازی را درک کرد. لذا، در حوزه‌ی معنای کلمات مشتق باید به تعیین روابط بین عناصر حاضر در فرایند واژه‌سازی یعنی روابط بین پایه کلمه و وند(های) موجود در کلمه توجه کرد (باور، ۱۹۸۳، ص. ۱۴۳). معنای یک کلمه‌ی مشتق به شکل قاعده‌مند شامل مجموع معانی اجزای آن است و لذا، معنای آن ترکیب‌پذیر است؛ اما فرایندهای اشتقاقی با بی‌قاعدگی‌های معنایی نیز همراه هستند و در بسیاری موارد، پیش‌بینی‌ناپذیری معنایی در حوزه‌ی اشتقاق کلمه زیاد است. البته، کلمات مشتقی هم که معنای ترکیب‌ناپذیر در زبان دارند، باید به عنوان واژه‌های قاموسی در واژگان ثبت شوند. علاوه‌براین، وندهای اشتقاقی همیشه به یک معنا نیستند و در موارد متعددی از معنا و کاربرد اصلی خود فاصله می‌گیرند. به عنوان مثال، در تحلیل کلمات غیربسیط فارسی، معنای کلمات حاصل از فرایند وند افزایی با وند «-ش» با هم متفاوت‌اند: دو کلمه‌ی «سازش» و «برش» اسم مصدر هستند، درحالی‌که کلمه‌ی «نگرش» اسم معنا و کلمه‌ی «خورش» اسم غذا است. همچنین، برون‌دادهای حاصل از وندافزایی با وند «-رمان» نظیر «ساختمان، سازمان، گفتمان و زایمان» با پایه‌های فعلی و «شادمان» با پایه‌ی صفتی و «دودمان» با پایه‌ی اسمی، معنایی نسبتاً متفاوتی از یکدیگر دارند. پسوند «-رک» نیز دارای معنایی تصغیر، تحیب، تحقیر، تشبیه و نسبت است که به ترتیب در کلمات «مرغک، طفلك، زنک، پشمک، عینک، سنگک» وجود دارد. حاصل آن که، در بسیاری از فرایندهای اشتقاقی، رابطه‌ی یک‌به‌یک بین نمود صوری^۳ یک

1.head
2.P.Štekauer
3.exponent

وند و معنای آن وجود ندارد، لذا این نوع انحراف از دوسویگی صورت و معنای یک تکواژ برای رویکردهای صرفی مبتنی تحلیل ساختار کلمه‌ی مشتق براساس تسلسل تکواژها که هر کدام بر یک معنا دلالت کنند، مسئله‌ساز است. به این دلیل که همیشه یک نمود صوری فقط با یک معنا رابطه ندارد و یک معنا ممکن است بیشتر از یک نمود صوری داشته باشد. به عنوان نمونه‌ای دیگر، کلماتی که با وند «-گار» اشتقاق یافته‌اند معمولاً دارای معنای فاعلیت هستند. در این فرایند اشتقاقی، معمولاً کلمه مشتق حاصل، رابطه منسجم و نظام‌مندی با مفهوم «فاعلیت» دارد، همانند «آموزگار». البته ممکن است یک وند علاوه بر مفهوم اصلی‌اش، مفاهیم دیگری داشته باشد، مثلاً، وند «-گار» در کلمات «ماندگار و روزگار» مفهوم فاعلیت ندارد و در این دو کلمه بر معنای صفتی و زمان دلالت می‌کند.

۲-۲-۵. کلمه‌ی مرکب:

کلمه‌ی مرکب کلمه‌ای غیربسیط است که از بیش از یک پایه / ستاک واژگانی ساخته شده‌است (هسپلمث، ۲۰۰۲). این طبقه از کلمات غیربسیط، کلمات مرکبی هستند که از طریق فرایند ترکیب خلق می‌شوند. در زبان فارسی واژه‌سازی از طریق فرایند ترکیب، زایا است و حاصل یا برون‌داد این فرایند، کلمه‌ی مرکبی است که از دو یا چند واژه‌ی مجزا ساخته شده باشد (لیبر، ۲۰۰۹، ص. ۱۹۹). همانند کلمات فارسی «زیباسرشت، سردبیر، ستاره‌شناسی، پیش‌پرداخت».

برون‌داد فرایند ترکیب، کلمه‌ی مرکبی است که مقوله آن را می‌توان در بسیاری از موارد بر مبنای مقوله‌ی هسته آن تعیین کرد و ساختار آن را شفاف و معنای آن را ترکیب‌پذیر دانست، همانند کلمات «جاکلیدی، مادر بزرگ، چرخ‌دستی». در این کلمات، هسته به ترتیب «جا، مادر، چرخ» هستند که کلمه‌ی مرکب در مجموع، نوعی از هسته‌ی آن محسوب می‌شود، یعنی این کلمات به ترتیب، جایی برای کلید، نوعی مادر و نوعی چرخ تعبیر می‌شوند؛ اما این فرایند و برون‌داد آن همیشه به شیوه‌ای قاعده‌مند عمل نمی‌کند و در بسیاری از موارد نمی‌توان هسته، مقوله و معنای آن را به وضوح پیش‌بینی کرد، لذا در ترکیباتی از این نوع، تیرگی ساختاری و عدم شفافیت معنایی و لذا، پیش‌بینی‌ناپذیری معنایی وجود دارد، مثل کلمات «دلگرمی، مُرده‌دل، کمرو، پیشانی‌نوشت»، بدین منظور که معنای این کلمات، حاصل جمع معنای تکواژهای تشکیل‌دهنده آنها نیست، بلکه دارای معنای استعاری هستند و لذا در کلمه «دلگرمی»، «دل» هسته محسوب نمی‌شود یا در کلمه «پیشانی‌نوشت»، واقعاً چیزی روی پیشانی نوشته نشده است؛ بلکه به معنای تقدیر است.

با توجه به ملاحظات بالا، ساختار و معنا دو معیاری هستند که در تحلیل کلمات مرکب اهمیت دارند. همچنین، در بررسی کلمات مرکب زبان‌ها با طبقه‌بندی‌های متفاوتی مواجه هستیم. از میان طبقه‌بندی‌های کلمات مرکب، دو نوع طبقه‌بندی مهم براساس اجزای ساختاری و معیار معنایی که براساس ساختار به کلمات مرکب ریشه‌ای و فعلی تقسیم‌بندی می‌شوند و براساس معیار معنایی به کلمات مرکب درون‌مرکز و برون‌مرکز دسته‌بندی می‌گردند.

الف) طبقه‌بندی ساختاری کلمات مرکب

تقسیم‌بندی کلمات مرکب، مبتنی بر عناصری است که در ساخت آن کلمه‌ی مرکب شرکت می‌کنند:

(۱) **مرکب اولیه^۱ (ریشه‌ای)^۲**: به باور لیبر (۲۰۰۹، ص. ۲۰۴) کلمه‌ی «مرکب ریشه‌ای» کلمه‌ای است که هسته‌اش از یک فعل مشتق نشده باشد. در این نوع کلمه‌ی مرکب معمولاً دو (یا بیشتر) عنصر غیرفعلی شرکت دارند، مانند «پاک‌نیت، دیرآشنا، گران‌قیمت». در این طبقه، به لحاظ نظری مقولات واژگانی اصلی اسم، ریشه‌ی فعل، صفت یا قید و حرف اضافه قابلیت ترکیب شدن با یکدیگر را دارند؛ تا یک کلمه‌ی مرکب ریشه‌ای را بسازند. این طبقه از کلمات می‌توانند شامل (حداقل) دو مقوله‌ی واژگانی باشند که لزوماً مقوله‌ی نهایی همه این نوع ترکیبات با مقوله‌ی اجزای آنها یکسان نیست. برخی از پرکاربردترین الگوهای این نوع کلمات در زبان فارسی عبارتند از اسم و اسم؛ احتیاط‌کار (صفت مرکب)، چوب‌پنبه (اسم مرکب)؛ اسم و صفت؛ دلتنگ (صفت مرکب)، مادر بزرگ (اسم مرکب)، صفت واسم؛ نوبهار (اسم مرکب)، زیارو (صفت مرکب)، شبانه‌روز (قید مرکب)، قید و قید: آرام آرام (قید مرکب) و نمونه‌های دیگری که در فارسی بسیارند (ارکان و حیدرپوربیدگلی، ۱۳۹۹).

(۲) **مرکب فعلی^۳ (ترکیبی)^۴**: در این نوع ترکیب یکی از اجزای شرکت‌کننده در ترکیب (به طور خاص سازه دوم) یک ستاک فعلی است و جزء اول ترکیب، معمولاً مفعول (اسم) ستاک فعلی کلمه‌ی مرکب می‌باشد (کارسترز- مک‌کارتی، ۱۹۹۲، ص. ۱۰۹). مانند «نغمه‌سرا، غرورآفرین، فیلم‌سازی» در زبان فارسی. در واقع، عنصر غیرفعلی برای عنصر فعلی نقش یکی از وابسته‌های فعل را ایفا می‌کند. به عنوان مثال، عنصر غیرفعلی ممکن است نقش فاعل را برای عنصر فعلی داشته باشد، مانند کلمه «خداپسند» (خدا آن را می‌پسندد). گاهی جزء غیرفعلی، بخشی از یک گروه حرف اضافه‌ای برای فعل است مانند «دست‌بند» (به دست می‌بندند) یا «غارنشین» (در غار می‌نشیند). پیش‌پرداخت (از پیش پرداخت می‌شود). در نمونه‌های دیگر این نوع ترکیبات، قید با فعل ترکیب می‌شود، همانند «گران‌فروش، سرهم‌نویسی، کج‌اندیشی».

ب) طبقه‌بندی معنایی کلمات مرکب

بر اساس معیارهای معنایی می‌توان کلمات مرکب را به دو گروه تقسیم کرد:

(۱) **مرکب درون‌مرکز^۵**: در این نوع کلمات مرکب، هسته‌ی معنایی ترکیب یکی از اجزای شرکت‌کننده در ترکیب است و کلمه‌ی دیگر شرکت‌کننده در ترکیب «توصیف‌گر» یا «محدودکننده» معنای هسته است. بدین ترتیب معنی هسته، معنای کل کلمه‌ی مرکب را شامل می‌شود، مانند کلمات «چادرنماز، تخت‌خواب، چراغ‌خواب، بزرگراه». به‌عنوان مثال در کلمه «چراغ‌خواب»، «چراغ» هسته ترکیب است و این هسته درون کلمه‌ی مرکب قرار دارد، بنابراین

1. primary compound
2. root compound
3. verbal compound
4. synthetic compound
5. endocentric

«چراغ خواب» نوعی «چراغ» است. به همین ترتیب، «چادرنماز» یک نوع «چادر» است. در واقع، معنای کلمه معمولاً حاصل جمعی از معنای اجزای تشکیل‌دهنده آن است و لذا، معنا پیش‌بینی‌پذیر است.

۲) مرکب برون‌مرکز: در این نوع کلمات مرکب، هسته‌ی ترکیب هیچ‌یک از اجزای کلمه‌ی مرکب نیست؛ به عبارتی، هسته‌ی ترکیب، شخص یا چیزی خارج از کلمه‌ی مرکب است که کلمه‌ی مرکب به آن اشاره دارد. به همین جهت، معنای کل واژه‌ی مرکب در شمول هیچ‌یک از عناصر سازنده‌اش نیست، مانند کلمات «گرانمایه، گداچشم، غصه‌خوری». معمولاً، بین اجزای کلمه‌ی مرکب برون‌مرکز روابط معنایی وجود ندارد، مثلاً در کلمه «گداچشم»، به «گدا» یا «چشم» اشاره نمی‌کند؛ بلکه این دو مجموعاً با هم یک ساخت مرکبی می‌سازند که معنای شفاف و ترکیب‌پذیری ندارد و بر ویژگی شخصی در جهان خارج دلالت می‌کند. همچنین، در کلمه «غصه‌خوری»، معنای خوردن چیزی نیست. بنابراین، این نوع کلمات برون‌مرکز فاقد هسته معنایی هستند و معنای پیش‌بینی‌ناپذیر دارند. البته برطبق نظر طباطبایی (۱۳۸۲، ص ۳۲) این طور نیست که معنای این نوع کلمات، به کلی تیره و پیش‌بینی‌ناپذیر باشد، بلکه معنای‌شان قاعده‌مند نیست.

۶. نتیجه

با توجه به بررسی مفهوم کلمه و انواع آن به لحاظ نقشی و ساختاری به طور عام و در زبان فارسی به طور خاص، و نیز در پاسخ به سوالات پژوهش حاضر مبنی بر معرفی واحد زبانی کلمه به کمک معیارهای زبان‌شناختی و شیوه‌های طبقه‌بندی آن با تمرکز بر کلمات فارسی می‌توان اظهار داشت که مفهوم کلمه مفهومی عام، اما پرتنوع است، به طوری که تعریف قطعی و تعیین حد و حدود آن که متناسب برای همه زبان‌ها باشد، بسیار دشوار و ناممکن است. در یک زبان هم، کلمه دارای طبقات و دسته‌بندی‌هایی براساس معیارهای مختلف است. البته، در این پژوهش که فقط شماری از این تعریف‌ها و طبقه‌بندی‌ها در حوزه کلمه در زبان فارسی ارائه شد، این تنوع نقشی کلمات در قالب واژه، کلمه‌ی دستوری و کلمه‌ی املائی در کنار انواع کلمه به لحاظ ساختاری یعنی بسیط و غیربسیط آشکار گشت. این واقعیت زبانی بیانگر آن است که کلمه، واحدی پویاست که دارای ابعاد گوناگون واجی، ساختوازی، معنایی است و نقش نحوی آن هم در شکل‌گیری گروه نحوی و جمله است؛ اما در عین حال، واحدی مستقل است که در گفتار و نوشتار به عنوان یک هویت جدا از گروه نحوی و جمله استفاده می‌شود و شرایط خلق و شکل‌گیری آن معمولاً تابع شرایط گروه نحوی و جمله نیست، گرچه شباهتهایی هم با یکدیگر دارند.

یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که ساختار کلمه از یکپارچگی درونی برخوردار است و نمی‌توان جزئی را درون آن اضافه کرد یا جزئی را از آن جدا کرد؛ زیرا کلمه بودن آن از بین می‌رود یا غیردستوری می‌گردد. این معیارهای پیوستگی و تفکیک‌ناپذیری هسپلمث (۲۰۱۱)

در مورد کلمات مشتق و مرکب فارسی صدق می‌کند. همچنین، با وجود آنکه اجزای کلمات مرکب معمولاً می‌توانند به تنهایی به کار روند؛ اما وقتی این عناصر در کلمه‌ی مرکب در کنار هم قرار می‌گیرند، ساختار و معنایی یکدست و منسجم پیدا می‌کنند و همانند کلمات بسیط میان صورت کُلی آن‌ها و یک معنای واحد همبستگی و تناظر وجود دارد.

کلمات مشتق از طریق فرایند اشتقاق که یکی از مهم‌ترین فرایندهای واژه‌سازی در زبان فارسی است، حاصل می‌شوند. در این کلمات غیربسیط، یک یا چند وند اشتقاقی به یک پایه واژگانی متصل می‌شوند و کلمه جدیدی با معنا و مقوله واژگانی جدیدی را خلق می‌کنند که خود می‌توانند به عنوان واژه در واژگان زبان فارسی ذخیره شوند. البته اتصال هر وند اشتقاقی به یک پایه واژگانی تابع شرایط خاصی است که توضیح آن در این مجال نمی‌گنجد.

در شمار متعددی از کلمات مرکب، رابطه‌ی میان دو جزء تشکیل دهنده‌ی کلمه از نوع مفعول یا قید نسبت به عنصر فعلی همراه آن است، به ترتیب همانند «نغمه سرایی» و «گران فروشی»، یا رابطه‌ی هسته و وابسته، میان اجزاء وجود دارد، نظیر «مادربزرگ» و «چادر نماز» که جزء دوم وابسته به جزء اول است. معمولاً در این نوع موارد می‌توان معنا را از روی معنای اجزای تشکیل دهنده تشخیص داد، به ویژه در کلمات مرکب درون‌مرکز که رابطه‌ی ساختاری و معنایی میان دو جزء کلمه وجود دارد. لذا، معنا شفاف و پیش‌بینی‌پذیر است؛ اما در موارد متعدد دیگر، همانند «تنگ نظر، غصه‌خوری» رابطه‌ی خاصی میان اجزای کلمه‌ی مرکب نیست و به لحاظ معنایی نیز، معنای کلمه‌ی مرکب ترکیب‌پذیر نیست و نمی‌توان از روی معنای عناصر شرکت‌کننده در کلمه‌ی مرکب به معنای کل آن پی برد. در این موارد، اگر به کلمه به عنوان ساختی کُل گرا نگاه کنیم، کارآمد است، چرا که ساختار درونی آن چندان بر معنای کُل کلمه تأثیرگذار نیست. در مجموع، این کلمات نیز به عنوان مدخل‌های واژگانی یا واژه در واژگان زبان فارسی ثبت و ذخیره می‌شوند.

در مجموع، مفهوم کلمه به عنوان مفهومی تأثیرگذار در ساخت‌های زبانی است که دارای ویژگی‌های خاص خود است و باید آن را با توجه به ابعاد متفاوتی مطالعه کرد. جایگاه یک کلمه با کلمات دیگر، به ویژه در یک شبکه یا صیغگان واژگانی که روابط ساختوازی و معنایی با یکدیگر دارند، باید در مطالعات صرفی مورد توجه قرار گیرد؛ تا بررسی کاملی از آن ارائه گردد. به لحاظ آموزشی نیز ضروریست؛ تا در آموزش، کلمه فارسی در قالب یک شبکه‌ی واژگانی فراگرفته و در ذهن فارسی آموز تثبیت شود. در واقع، یکی از شیوه‌های آموزشی کلمه‌ی فارسی، استفاده از این نوع شبکه‌های واژگانی است تا ساخت، معنا و روابط ساختوازی و معنایی کلمه با دیگر کلمات مربوطه به صراحت فراگرفته شود و یادگیری آن را آسان‌تر سازد.

منابع

- ارکان، فائزه و حیدرپور بیدگلی، تهمینه (۱۳۹۹). صرف: مبانی نظری و کاربرد آن‌ها در تحلیل زبان فارسی. تهران: انتشارات سمت.
- انوری، حسن (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: انتشارات سخن.
- روبینز، آر. اچ. (۱۹۶۷). تاریخ مختصر زبان‌شناسی. ترجمه علی محمد حق‌شناس، ۱۳۷۰. تهران: نشر مرکز.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۵). زبان‌شناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی، (ویراست سوم). تهران: انتشارات سمت.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۷۶). فعل بسیط فارسی و واژه‌سازی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۲). اسم و صفت مرکب در زبان فارسی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- Anderson, S. R. (1992). *A-Morphous Morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Aronoff, M. & K. Fudeman (2011). *What is Morphology?*. 2nd ed. Oxford: Blackwell.
- Bauer, L. (1983). *English Word-Formation*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Booij, G. (2010). *Construction Morphology*. Oxford: Oxford University Press.
- Carstairs-McCarthy, A. (1992). *Current Morphology*, London: Routledge.
- Chomsky, N. (1965). (*Aspects of the Theory of Syntax*, Massachusetts: The MIT press.
- _____ (1970). "Remarks on Nominalization". In R. Jackobs & P. Rosenbaum (eds.), *Readings in English Transformational Grammar*, 221-184. Boston: Ginn.
- Crystal, David (2008). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. 6th ed. New Jersey: Wiley-Blackwell.
- Haspelmath, M. (2011). "The indeterminacy of word segmentation and the nature of morphology and syntax", *Folia Linguistica* 80-31, 1/45.
- _____ (2002). *Understanding Morphology*. Oxford: Oxford University Press.
- Jensen, J. T. (1990). *Morphology, Word Structure in Generative Grammar*. Amsterdam: John Benjamins.
- Katamba F. & J. Stonham (2006). *Morphology*. 2nd ed. New York: Palgrave Macmillan.
- Lieber, R. (2009). *Introducing Morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Štekauer, P. (2015). "Derivational Paradigms". In R. Lieber and P. Štekauer (Eds.), *The Oxford Handbook of Derivational Morphology*. Oxford: Oxford University Press.

